

تأثیر حوادث 11 سپتامبر بر ارتقاء جایگاه روسیه در نظام بین‌الملل (2001-2010)

سید محمد طباطبایی^۱

استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی

راضیه حضرتی

کارشناس ارشد روابط بین‌الملل

(تاریخ دریافت 93/6/2 - تاریخ تصویب 93/9/26)

چکیده

حوادث 11 سپتامبر منجر به تغییرات عمده‌ای در محیط امنیت بین‌المللی گردیده است، بسیاری این رویداد را حتی مهم‌تر از پایان جنگ سرد می‌دانند. حوادث مذکور با ایجاد تغییر و تحول در ساختار نظام بین‌الملل دولت‌های هژمون را به بازتعریف روابط با یکدیگر واداشته است. روابط ایالات متحده آمریکا تحت تأثیر این حوادث با رقیب دوران جنگ سرد خود، روسیه وارد مرحله جدیدی شده است. در این نوشتار سعی می‌شود بر اساس نظریه رئالیسم تهاجمی، علل همکاری روسیه با ایالات متحده آمریکا در دوران پس از جنگ سرد و سپس نیازهای امنیتی و سیاسی ایالات متحده بعد از حوادث 11 سپتامبر و در نهایت تأثیر این حوادث در جهت ارتقاء و اعتلای جایگاه روسیه در عرصه بین‌المللی مورد بررسی و واکاوی قرار گیرد.

واژه های کلیدی: حوادث 11 سپتامبر، نظام بین‌الملل، امنیت، تروریسم، چندجانبه‌گرایی.

مقدمه

با وقوع حوادث 11 سپتامبر در خاک امریکا، محیط امنیت بین‌الملل دچار تغییر و تحول گشته و پدیده مبارزه با تروریسم در دستور کار امنیتی و جهانی قرار گرفت. اگرچه تروریسم همواره در تاریخ روابط بین‌الملل وجود داشت اما، وقوع حوادث 11 سپتامبر آن را به دستور کار جهانی تبدیل کرد و به این موضوع اولویت بخشید. این حوادث ایالات متحده امریکا را وادار به بازتعریف روابط خود با دیگر قدرت‌های بزرگ از جمله روسیه نمود. با وجود رقابت شدید بین دو قدرت هژمون در عرصه‌های نظامی و استراتژیکی، عوامل متعددی روسیه را در جهت همکاری با ایالات متحده امریکا سوق داده و باعث گردیده که روسیه در طی دو جنگ در خاورمیانه - جنگ با افغانستان و عراق - از سوی ایالات متحده امریکا به همراهی با این کشور بپردازد. در واقع، حوادث 11 سپتامبر نیازهای امنیتی و سیاسی امریکا را به قسمی مطرح کرده که همکاری روسیه در این زمینه‌ها منجر به اعتلای جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی آن پس از دوران جنگ سرد، شده است. از یک طرف شخص "ولادیمیر پوتین" و همچنین "دیمیتری مدودیف" استراتژی کلان نوینی را طرح‌ریزی می‌کنند که روسیه با حفظ جایگاه ابرقدرتی خود در نظام بین‌الملل به ایفای نقش بپردازد. (Mankoff, 2009:12)

از طرف دیگر، نومحافظه‌کاران¹ جمهوری خواه در دستگاه رهبری ایالات متحده امریکا با وقوف به شرایط مادی و روانی این کشور و ذهنیت حاکم بر ساختارهای قدرت در روسیه، قدرت این دولت را مخاطره‌آمیز و تهدیدکننده به ارزش‌های حیاتی خود نمی‌یابند و قدم در شکل دادن به صلح امریکایی با همکاری روسیه می‌گذارند. پرسشی که در این مقاله به آن پرداخته می‌شود این است که حوادث 11 سپتامبر چه تأثیری بر جایگاه روسیه در نظام بین‌الملل گذاشته است؟ فرضیه مورد بررسیین چنین است که حوادث 11 سپتامبر به ضرورت نیازهای امنیتی و سیاسی ایالات متحده و با توجه به

¹Neoconservatives

اراده نوین نقش آفرینی مجدد توسط روسیه، باعث ارتقاء نقش این دولت در نظام بین الملل گردیده است.

1. چارچوب نظری

چارچوب مفهومی این نوشتار، نظریه رئالیسم تهاجمی¹ در میان نظریه های رئالیسم بر اساس تحلیل "جان میرشایمر"² مهم ترین نظریه پرداز این رویکرد است که به بررسی موضوع مقاله در قالب مفروضه های این نظریه می پردازیم. رئالیست های تهاجمی به اصول و مفروضه هایی در سیاست بین الملل پایبند هستند. مهم ترین اصول نظریات آنها عبارت است از:

1. آنارشی و جهبارز و مشخصه نظام بین المللی است. جان میرشایمر ساختار آنارشی و فقدان قدرت مرکزی را مهم ترین ویژگی نظام بین الملل می داند. او معتقد است که این وضعیت، قدرت ها را از جنگ و توسعه طلبی گریزان نمی کند؛ بلکه شرایطی را پدید می آورد که آنان هرگاه بتوانند برای افزایش نفوذ، قدرت و در نهایت هژمونی خود اقدام کنند. بنابراین، در وضعیت آنارشی که ناامنی دایمی را به دنبال دارد، مهم ترین راه برای رسیدن به امنیت افزایش قدرت و مقهور کردن دیگر دولت های است که ممکن است تهدیدی برای آنها باشند.

2. نقطه تمرکز این نظریه بر قدرت های بزرگ می باشد، زیرا این دولت ها هستند که بیشترین تأثیر را بر عرصه سیاست بین الملل دارند. به عبارتی قدرت های بزرگ بازیگران عقلایی اند، نسبت به محیط خارجی خود آگاهند و برای بقای خود در این محیط رفتار استراتژیک مناسب را انتخاب می کنند. در محیط بین الملل، انگیزه اصلی و بنیادین که در پشت رفتار قدرت های بزرگ نهفته است، بقا می باشد. (Mearsheimer, 2001: 21)

¹Offensive Realism

²John Mearsheimer

3. دست یافتن به همکاری و شروع آن گاهی دشوار و تداوم آن همواره سخت و دشوار است. دو عامل مانع همکاری می‌شود: ملاحظات مربوط به منافع و دستاوردهای نسبی آن و نگرانی از تقلب و فریب کاری. میرشایمر بر این باور است که هنگامی که قدرت‌های بزرگ به همکاری با یکدیگر می‌اندیشند بیشتر بر منافع نسبی تأکید می‌کنند. احتمال فریب خوردن نیز همواره از سوی قدرت‌های بزرگ در موافقت‌نامه‌ها خصوصاً در حوزه نظامی به علت خطر ویژه نقض پیمان وجود دارد. به گونه‌ای که می‌تواند باعث تغییراتی در موازنه قوا شود و وضعیت همکاری را با دشواری مواجه می‌سازد.

4. هدف تمامی دولت‌های تجدید نظرطلب دسترسی به جایگاهی مؤثر در نظام بین‌الملل است. بنابراین این دسته از دولت‌ها به شدت به دنبال کسب قدرت هستند و اگر شرایط مناسب باشد، خواستار آن هستند تا توزیع قدرت را به نفع خود تغییر دهند، حتی اگر چنین عملی، امنیت آنان را به خطر اندازد. (Glaser, 1995: 56-60)

بنابر آنچه که در بالا ذکر گردید، قدرت‌های بزرگ همواره در یک وضعیت تهاجم بالقوه قرار دارند که هرگاه ممکن باشد برای تحمیل اراده خود بر دیگران دست به کار می‌شوند و همواره در برخورد با یکدیگر رفتار تهاجمی از خود نشان می‌دهند. قدرت‌های بزرگ نه تنها در پی افزایش قدرت خود به بهای کاهش قدرت دول دیگر هستند، بلکه تلاش می‌کنند تا از افزایش قدرت رقبا به بهای کاهش قدرت خودشان نیز جلوگیری کنند. علت این رفتار قدرت‌های بزرگ چیست؟ به نظر جان میرشایمر سه دلیل در نظام به هم پیوسته بین‌الملل وجود دارد که باعث شده دولت‌ها نسبت به هم هراس داشته باشند:

1. فقدان اقتدار مرکزی که بالای سر دولت‌ها قرار گیرد و آن‌ها را در برابر یکدیگر حمایت کند؛

2. این واقعیت که دولت‌ها اغلب دارای توانایی و ظرفیت نظامی تهاجمی هستند؛

3. این واقعیت که دولت‌ها هرگز نمی‌توانند از نیات هم آگاه باشند (Mearsheimer: 3) نظام آنارشیک بین‌الملل بر رفتار و نحوه عملکرد دولت‌ها در تأمین امنیت تأثیر می‌گذارد. منبع اصلی معمای امنیتی در رئالیسم تهاجمی همچون رئالیسم دفاعی¹ از طبیعت آنارشی سیاست بین‌الملل نشأت می‌گیرد. در حالیکه رئالیست‌های دفاعی بر این باورند که معمای امنیت همکاری را در سیاست بین‌الملل به دنبال دارد و صلح، پویا و تنظیم‌کننده خودش است و از طریق همکاری به دست می‌آید، سیاست بین‌الملل نه فقط جنگ بلکه صلح و همکاری را نیز در بر می‌گیرد، رئالیست‌های تهاجمی بر این اعتقادند که معمای امنیت و دست یافتن به آن جنگ را میسر می‌سازد، جنگ و سیاست دو روی یک سکه‌اند (Tang, 2010: 27-33). از نظر میرشایمر واقع‌گرایی ساختاری یا رئالیسم تدافعی جنگ‌ها را نتیجه محاسبه نادرستی می‌داند که معمولاً به جای آن که امنیت را افزایش دهند به کاهش شدید آن منجر می‌شود. در صورتی که در رئالیسم تهاجمی قدرت‌های بزرگ ناچارند برای به حداکثر رساندن امکان بقای خود به دنبال قدرت بیشتر باشند. میرشایمر می‌گوید: «دولت‌ها برای کسب قدرت با هم رقابت می‌کنند و حاضرند به جای دست شستن از تعقیب قدرت خطر جنگ را بپذیرا شوند».

اصل در رفتار قدرت‌های بزرگ شناسایی خطرات بالقوه و مقابله با آن است. سخن گفتن از مباحثی چون صلح دموکراتیک و همکاری‌های امنیت‌ساز تنها پوشش رفتارهای تهاجمی قدرت‌های بزرگ است. همکاری در این وضعیت اگر غیرممکن نباشد در سطح آنارشی بسیار مشکل است. متحدین وقتی با دشمن مشترکی روبه‌رو شوند که بقایشان را تهدید کند، همکاری براساس تهدید مشترک در شرایط خاص شکل خواهد گرفت. قدرت‌های بزرگ همواره درگیر نزاعی بی‌پایان برای کسب قدرت هستند. وجود شرایط آنارشی در نظام بین‌الملل این تلاش‌ها را تشدید می‌کند. در این فضا چون این کشورها هیچ تضمینی برای حفظ امنیت خود ندارند، از این رو «خودیاری» را بهترین

¹Defensive Realism

وسيله برای تأمین امنیت خود تلقی می‌کنند. اگرچه میرشایمر معتقد است که برخی دولت‌ها سیاست خارجی اشتباهی را در پیش می‌گیرند، این امر به واسطه مسائل داخلی آن کشورهاست که آنها را در فرایندی قرار می‌دهد که هزینه اشتباه خود را نیز پرداخت می‌کنند و از سوی دیگر تعقیب سیاست‌های غلط، انگیزه قوی برای دولت‌ها ایجاد می‌کند تا با عقلانیت رفتار کنند.

بنابراین رئالیسم تهاجمی عقیده دارد که قدرت‌های طرفدار حفظ وضع موجود به ندرت در سیاست جهانی یافت می‌شوند؛ زیرا نظام بین‌الملل انگیزه قدرتمندی برای دولت‌ها ایجاد می‌کند تا به دنبال فرصت‌هایی برای حصول به قدرت بین‌الملل به ضرر رقبای خود باشند و از موقعیت‌هایی که سود بر هزینه غالب است استفاده کنند. آنها بیش از هر چیز به دنبال امنیت و حتی المقدور امنیت مطلق هستند و بدین منظور نخست در پی دست یافتن به هژمونی منطقه‌ای و سپس در صورت امکان به هژمونی جهانی هستند، هدف نهایی یک دولت، هژمون شدن در نظام بین‌الملل است که در حال حاضر، هیچ قدرتی در جایگاه هژمونی مطلق جهانی قرار ندارد، ایالات متحده آمریکا نیز تنها هژمون نیمکره غربی است. در بیان قدرت هژمون نیز، "رابرت کئوهن"¹ از منظر رئالیستی تعریفی ارائه نموده است که با مبحث ما در رابطه با رئالیسم تهاجمی و تأکید این رویکرد بر قابلیت‌های نظامی و منابع مادی همسو است: «از منظر رئالیستی سیستم هژمونیک، سیستمی است که در آن توزیع قدرت نابرابر است و در آن یک دولت ابرقدرت نقش هژمون را بازی می‌کند. از این دیدگاه، قدرت هژمون بر پایه قابلیت‌های نظامی و اقتصادی، استوار شده است». (Keohane, 1984: 32-34) قبل از حوادث 11 سپتامبر، ایالات متحده آمریکا استراتژی سیاست خارجی خود را بر اساس اهداف یک‌جانبه‌گرایانه تدوین نمود. اما بعد از حوادث 11 سپتامبر به دلیل فضای امنیتی

¹. Robert O, Keohane

جدید در نظام بین الملل روند اجرایی اهداف یک‌جانبه‌گرایی این کشور شکل دیگری به خود گرفت که در قسمت بعدی به آن می‌پردازیم.

1-1). رفتار ایالات متحده آمریکا بعد از حوادث 11 سپتامبر بر اساس رئالیسم تهاجمی وقوع حوادث 11 سپتامبر و تأثیر آن بر سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا، نوعی از سیاست تهاجمی و مداخله نظامی را در مناطق مختلف جهان باعث شد و عنصر نظامی را تثبیت کرد که همچنان نقش محوری در سیاست جهانی ایفا می‌کند. حوادث 11 سپتامبر در واقع روند اجرای استراتژی ایالات متحده آمریکا را تسریع بخشید که پس از پایان جنگ سرد بر اساس بازسازی ساختار قدرت با کارکرد هژمونیک طراحی شده بود. ایالات متحده‌پسازحمات 11 سپتامبر با فضای امنیتی متفاوتی از فضاهای امنیتی قبلی روبه‌رو شد که به طور بنیادی دگرگون شده بود. ضرورت نقش رهبری آمریکا به واسطه تهدیدات پیش روی نظام جدید جهانی و فرصت ایجاد شده برای توجیه تغییر روش در سیاست خارجی اجتناب‌ناپذیر جلوه می‌کرد. (Rice, 2008: 2)

این حوادث نومحافظه‌کاران را به عنوان "کارگزاران تغییر" در سیاست خارجی آمریکا در آورد. با شناخت ویژگی‌های رهبران و تصمیم‌گیرندگان در ایالات متحده پس از حوادث 11 سپتامبر، آنها بیش از پیش بر اهمیت قدرت نظامی پی بردند از این رو می‌توان بر این واقعیت صحنه گذاشت که نومحافظه‌کاران تحت تأثیر واقع‌گرایی تهاجمی می‌باشند. بعد از حملات 11 سپتامبر "جرج بوش" در سخنرانی خود در شهر چارلستون کارولینای جنوبی گفت: «11 سپتامبر نقطه سرنوشت سازی است که آمریکا را در شرایط تصمیم‌گیری برای تفوق جهانی خود قرار داده است. ایالات متحده در این شرایط جدید نیازمند تغییر در شیوه رهبری جهانی و تفکر نظامی است».

www.whitehouse.gov/2001

2-1). بنیان‌های فکری نو محافظه‌کاران بر اساس رئالیسم تهاجمی

با بررسی تفکرات رهبران و گروه نومحافظه‌کاران حاکم بر کاخ سفید بهتر می‌توان اصول سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا را در دوره بعد از حوادث 11 سپتامبر مورد بررسی قرار داد. این گروه تعصبی خاص در باره اعتقادات و باورهای خود داشته و غالباً نظریات و خواسته‌های خود را عین قانون واقعیت می‌دانند. مبانی فکری آنها را می‌توان در چند اصل خلاصه کرد:

1. ارزش‌های امریکایی ارزش‌های جهان شمول و همگانی‌اند. از نظر آنها، تنها راه نجات‌بخش راه زندگانی امریکایی است و بر همگان لازم است تا خود را با ارزش‌ها و آرمان‌های نظام امریکایی تطابق دهند..

2. این گروه اهمیت بالایی برای استفاده از قدرت نظامی قائل‌اند. از نظر آنها باید از طریق افزایش قدرت نظامی آمریکا راه را برای دستیابی و نیل به اهداف سیاست خارجی هموار ساخت. از طریق عملیات نظامی در صحنه جهانی باید زمینه‌ساز ایجاد نظم و صلح و بسط دموکراسی و گسترش بازارهای مصرفی و تجارت آزاد گردید.

3. تفکرات نومحافظه‌کاران بر این پایه استوار گشته که تهدیداتی که علیه آمریکا وجود دارد از اشکال خاصی برخوردار است و این تهدیدات ترکیبی از تروریسم، گسترش سلاح‌های کشتار جمعی و رژیم‌های ضدآمریکایی هستند. آنها بر استراتژی تفوق پایبنداند، و همواره یک دشمن فرضی برای خود ترسیم می‌کنند؛ ابعاد نظامی و تهاجم استراتژیک را در دستور کار دارند. از نظر آنها، بازیگرانی در قالب غیردولتی، منابع آمریکا را به صورت نامتقارن تهدید می‌کند، که آمریکا باید علیه آنها یک نبرد بیامان داشته باشد (Schlesinger, 2003: 30-31).

حوادث 11 سپتامبر محیط روانی و سیاسی مناسبی برای نومحافظه‌کاران ایجاد کرد تا ارزش‌های خود را پیاده سازند. در این محیط ایجاد «دموکراسی قدرتمند» به یکی از

دغدغه‌های فکری نومحافظه‌کاران تبدیل شد. آنها معتقدند که دموکراسی باید بتواند با خودکامگان و مستبدان مقابله کند. دموکراسی ضعیف نمی‌تواند به بقای خود ادامه دهد به این ترتیب استفاده از زور برای ایجاد و گسترش دموکراسی و عدالت نه تنها جایز، بلکه ضروری است. در این چارچوب جدی‌ترین تهدید به دموکراسی از طرف دولت‌هایی است که ارزش‌های مدل دموکراسی آمریکایی را نپذیرفته‌اند. حملات 11 سپتامبر به امریکاییان اثبات کرد که امنیت مطلق تحت هیچ شرایطی امکان‌پذیر نیست. با این حال افزایش قدرت می‌تواند هزینه‌های ناشی از آسیب‌پذیری را در حد قابل قبول نگه داشته و در بطن آن دگرگونی یا تثبیت خط‌مشی‌های سلطه‌گرایانه و تغییر روش‌ها را در راستای تأمین بیشتر منافع توجیه کند.

با آغاز تهاجمات ایالات متحده آمریکا علیه تروریست‌ها و اجرای روند دموکراسی قدرتمند در راستای ارزش‌های آمریکایی، قدرت‌های دیگر از جمله جمهوری فدراتیو روسیه به همراهی با ایالات متحده می‌پردازند. دولت‌ها قبل از هر چیز این مسأله را در همکاری مدنظر قرار می‌دهند که آیا دستاوردهای حاصل از همکاری برای طرف دیگر جایگاه آن کشور را ارتقاء می‌بخشد؟ چنانچه قبلاً متذکر شدیم بر اساس نظریه رئالیسم تهاجمی همکاری در شرایط آنارشیک بسیار دشوار است. اما، این همکاری در راستای مبارزه با تهدید مشترک تعریف می‌شود. منافع نسبی حاصل از همکاری روسیه با ایالات متحده راه را برای بازگشت روسیه به جایگاهی موثر در نظام بین‌الملل هموار می‌سازد. در این شرایط قدرت‌های بزرگ بیشتر ترجیح می‌دهند با قدرت هم‌زمن همراه شوند تا این که بخواهند با آن مقابله کنند این حالت را می‌توان با تغییر استراتژی کلان مسکو پس از حمله به برج‌های دوقلو مجسم کرد. در این وقایع، روسیه سریعاً در کنار ایالات متحده آمریکا موضع گرفت. در واقع روسیه در زمان پوتین خود را به عنوان شریک اصلی ایالات متحده آمریکا عرضه داشت، پایگاه‌هایی را در ازبکستان و تاجیکستان ایجاد کرده، اطلاعات ارزشمندی را در اختیار ایالات متحده آمریکا گذاشته

و دشمنان طالبان را با اسلحه و مهمات یاری داد. پس از آن نیز روسیه در جهت انتقال تجهیزات امریکا از قلمرو خود برای نیروهای امریکایی و ناتو در افغانستان و سلاح برای کنترل منطقه اقدام به همکاری می‌کند. (Kramer, 2010: 1-3) رویه‌ای که در دوران ریاست جمهوری باراک اوباما ادامه یافته است. البته لازم به ذکر است که روسیه پیش از اشغال افغانستان با مجاهدان افغانی درگیر بوده است. از نظر مسکو، طالبان نوع افراطی و خطرناک مجاهدانی می‌باشد که منافع این کشور را با خطر مواجه ساخته است. در حال حاضر، مسکو در سیاست داخلی و خارجی خود با پدیده «طالبان‌یسم» در ستیز بوده و از این منظر با سیاست‌های امریکایی کاملاً همسو می‌باشد. در مقابل امریکا نیز در مبارزه روسیه علیه استقلال طلبان چچنی اظهار همدردی می‌کند. اقدام ایالات متحده امریکا علیه تروریست‌ها و حمله به طالبان باعث می‌شود روسیه و بسیاری از کشورهای آسیای مرکزی به دلیل هم‌مرز بودن بعضی از آنها با طالبان از تروریست‌ها رهایی یابند و این عامل نیز باعث تشدید همکاری می‌گردد.

اما، هر چه از حوادث 11 سپتامبر فاصله می‌گیریم به‌رغم همکاری صمیمانه‌ای که این دو قدرت نسبت به یکدیگر در پیش گرفته بودند، رفتار خصمانه و تهاجمی‌تری را در روابط با یکدیگر از خود نشان می‌دهند. در شرایط مختلف روسیه گاهی به عنوان دوست و گاهی به عنوان دشمن تلقی می‌شود. رقابت شدیدی بین ایالات متحده امریکا و جمهوری فدراتیو روسیه بر سر مسائلی چون استقرار سپر دفاع موشکی، نفوذ ایالات متحده به حیات خلوت روسیه در منطقه «خارج نزدیک» و گسترش ناتو به شرق... به وجود آمده است که بر اساس مفروضه‌های رئالیسم تهاجمی، برای روسیه در جهت افزایش ظرفیت‌های نظامی از اهمیت فراوانی برخوردار است.

بعد از حوادث 11 سپتامبر ایالات متحده امریکا متمایل به حفظ هژمونی منطقه‌ای خود براساس اهداف یک جانبه‌گرایی و مداخله در جهت حفظ نظم در نظام بین‌الملل معاصر است. بعد از دولت جرج بوش ما با تغییر رویه در سیاست بین‌الملل از سوی

"باراک اوباما" مواجه هستیم، اما مؤلفه‌های نظامی هنوز ساز و کار خود را در اقصی نقاط جهان حفظ می‌کنند. به عنوان نمونه، دولت اوباما سعی دارد برای ادامه تثبیت حضور نظامی خود در آسیای جنوب شرقی و خاورمیانه تاکتیکی جدید نسبت به دوره بوش پیگیری نماید که رهیافتی چندجانبه و مبتنی بر اجماع جهانی در جهت سیاست های نظامی‌گری امریکاست. این شرایط ایجاب می‌کند که این کشور در عین حال به مقابله با قدرت‌هایی بپردازد که احتمال ورود آنها به عنوان هژمون بالقوه در نظام بین‌الملل می‌رود. به همین خاطر این دولت به حوزه‌های استراتژیکی این قدرت‌ها نفوذ می‌کند. در میان این قدرت‌ها، روسیه جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است. بر اساس نظریه رئالیسم تهاجمی و تأکیدی که جان میرشایمر بر منابع مادی قدرت دارد؛ روسیه در میان سایر کشورها به دلیل دارا بودن تسلیحات هسته‌ای، جمعیت زیاد و منابع سرشار انرژی در صورت سامان دادن به اقتصاد داخلی خود احتمال هژمونی فرامنطقه‌ای آن می‌رود به‌ویژه با وقوع حوادث 11 سپتامبر، روسیه برای بازگشت به لاقفل، قدرتی فرامنطقه‌ای مصمم‌تر گشته و همچنان به عنوان رقیب ایالات متحده امریکا محسوب می‌شود.

2. نیازهای امنیتی و سیاسی ایالات متحده امریکا بعد از حوادث 11 سپتامبر

حوادث 11 سپتامبر بارقه‌های جدیدی از نیازهای امنیتی و سیاسی را در نظام بین‌الملل گشوده است. قبل از آن در صحنه سیاست داخلی ایالات متحده، بر اصولی همچون برخورداری از سیاست داخلی منسجم و بر طرف کردن ضعف‌های داخلی به‌ویژه در حیطه اقتصادی و رفع نیازمندی‌های مردم به عنوان مقدمه‌ای ضروری برای ایجاد یک امریکای قوی تأکید شده بود، و در عرصه سیاست خارجی نیز درگیری برای دموکراسی به عنوان رکن سیاست خارجی پر ابهام ایالات متحده امریکا از نخستین سخنرانی "بیل کلینتون" در دسامبر 1991 در دستور کار دولت مردان امریکایی قرار گرفته بود. (Clinton, 1993: 655) با وقوع حوادث 11 سپتامبر با تغییر فاز دستورکار

سیاستمداران امریکا با تغییر جهت از نگرانی‌های داخلی به مسائل خارجی مواجه می‌شویم.

اما، بعد از حوادث 11 سپتامبر عمده ترین نیازهای سیاسی و امنیتی ایالات متحده امریکا در حوزه های زیر تعریف می شود: 1- نفوذ در منطقه خاورمیانه 2- گسترش ناتو به شرق

1-2). نفوذ در منطقه خاورمیانه:

حوادث 11 سپتامبر 2001 و متعاقب آن تحولات عمیق در عرصه بین الملل و حمله نظامی آمریکا به افغانستان و سپس عراق به طور فزاینده ای بر موقعیت حساس و مهم منطقه خاورمیانه افزوده است. خاورمیانه به خاطر جایگاه تاریخی و سیاسی و اقتصادی ویژه خود از گذشته تا به امروز و همچنین حضور برخی از متحدین و دشمنان ایالات متحده امریکا همواره در حوزه مسائل امنیتی درجه یک این کشور محسوب می شود. به باور بسیاری از مقامات امریکایی عدم پیشرفت های سیاسی و اقتصادی کشورهای واقع در این منطقه شرایطی را ایجاد خواهد کرد که به افزایش افراط گرایی و حرکت های تروریستی در میان گروه ها و تشکل های سیاسی در این منطقه منجر گردیده و منافع امریکا را به خطر می اندازد. برای پیشگیری از چنین اقداماتی ایندولت با نفوذ در خاورمیانه و برقراری رابطه با کشورهای واقع در این منطقه با تأکید بر مؤلفه های نرم افزاری قدرت از قبیل دموکراسی، حقوق بشر، حقوق زنان، برابری و... سعی در اصلاح ساختار کشورهای منطقه در جهت گسترش ارزش های جهان شمول خود در طولانی مدت نموده است، که در دوره باراک اوباما این مؤلفه ها با تحولات اخیر خاورمیانه جلوه بیشتری یافته اند. راه اندازی دو جنگ در افغانستان و در عراق در پی حوادث 11 سپتامبر نشان از اهمیت این منطقه در راستای اهداف نظامی و استراتژیکی و اقتصادی غربی ها دارد. اما حضور بازیگرانی مانند ایران، حزب الله لبنان و سوریه، امریکا را در رسیدن به اهداف خود با ناکامی مواجه ساخته است.

مسأله دیگر در خاورمیانه که برای ایالات متحده امریکا از اهمیت بسیاری برخوردار است موضوع تروریسم و مقابله با سلاح‌های کشتار جمعی است. از آنجا که مسأله سلاح‌های کشتار جمعی به شدت با منافع بازیگران فرامنطقه‌ای مثل روسیه، چین، کره شمالی مرتبط است، ایالات متحده امریکا به‌ویژه پس از حملات 11 سپتامبر حجم عمده‌ای از ظرفیت‌های سیاسی، اقتصادی اطلاعاتی خود را به مبارزه با تروریسم و مقابله با سلاح‌های کشتار جمعی در این منطقه اختصاص داده است. امریکا، مسأله سلاح‌های کشتار جمعی را در خاورمیانه به‌واسطه هراس‌پروری و اسلام‌گرایی خشونت‌گرا در خاورمیانه در قالب امنیت سرزمینی تعریف کرده است (Bensahel & Byman, 2004: 254-6).

روسیه نیز، در منطقه خاورمیانه خواهان ایفای نقش و کسب پرستیژ با تأکید بر دیپلماسی چندمرحله‌ای با برقراری رابطه با دولت‌های منطقه می‌باشد. روسیه به عنوان رقیب دوران جنگ سرد ایالات متحده امریکا با تأکید بر چندجانبه‌گرایی در نظام بین‌الملل با تحکیم رابطه خود با ایران، سوریه و دولت فلسطین به رهبری حماس و با نزدیک تر شدن بیشتر به متحدان سنتی امریکا در خاورمیانه شامل عربستان، قطر، امارت متحده عربی، اردن و مصر به نوعی امریکا را در وضعیت مذاکره پذیری قرار داده است و نفوذ آن را در آسیای مرکزی، قفقاز، خاورمیانه با محدودیت روبه‌رو ساخته است. (Friedman, 2006)

همچنین، روسیه در زمینه اقتصادی، با فروش تسلیحات و همکاری‌های انرژی سعی در بهبود جایگاه خود در نزد کشورهای خاورمیانه بر آمده است. خاورمیانه پس از چین و هند، با ارزشی برابر با 10 میلیارد دلار در سال 2003، سومین بازار بزرگ روسیه در فروش تسلیحات می‌باشد. در مجموع، این منطقه، 17 درصد از صادرات جهانی تسلیحات روسیه را شامل می‌شود. در این میان ایران با 3/7 میلیارد دلار، الجزایر با 2/3 میلیارد دلار و امارات متحده عربی با 1/8 میلیارد دلار، بزرگ‌ترین خریداران خاورمیانه‌ای روسیه را تشکیل می‌دهند. یمن، سوریه، کویت، سودان و ترکیه،

دیگر بازارهای عمده روسیه در خاورمیانه محسوب می‌شوند. میانگین ارزش صادرات تسلیحات روسی به خاورمیانه در فاصله سال‌های 1999 تا 2003، به 6/5 میلیارد دلار افزایش یافت. یکی از دلایل مهم رشد صادرات تسلیحات روسی به خاورمیانه، ارتقاء توان خرید دول این منطقه به‌واسطه افزایش درآمدهای نفتی آنها می‌باشد (کیانی، 1386: www.csr.ir). کشورهای عربی حوزه خلیج فارس نیز، تمایل زیادی برای خرید از خود نشان داده‌اند. این موضوع در سند پروژه 2020 شورای امنیت ملی ایالات متحده آمریکا هشدار داده شده است که بسیاری از کشورهای خاورمیانه به روسیه به عنوان وزنه متعادل‌کننده‌ای در برابر نفوذ ایالات متحده در منطقه چشم دوخته‌اند.

2-2. گسترش ناتو به شرق

حوادث 11 سپتامبر منجر به تغییراتی در رابطه با نگرش سازمان‌های مختلف از جمله سازمان پیمان آتلانتیک شمالی به مسائل امنیتی می‌گردد. این وقایع تروریسم را در دستور کار ناتو قرار می‌دهد. ظرف 24 ساعت پس از حملات، اعضای ناتو پیمان تضمین متقابل را به امضاء رساندند. تأکید بر تروریسم به عنوان تهدید اصلیه گسترش حوزه مأموریت‌های ناتو منجر شد. گرچه بحث گسترش ناتو قبل از این رویداد نیز در دستور کار قرار داشت؛ این سازمان به طور اعم و ایالات متحده آمریکا به طور اخص، با استفاده از فرصت به وجود آمده با طرح گسترش ناتو به شرق تلاش کردند تا درون ساختار نظامی رقیب یعنی مجموعه فروپاشیده شوروی سابق نفوذ نمایند. در این راستا ناتو در تکاپوی اثبات این نکته برای مقامات کرملین است که فعالیت‌هایش در شرق به‌ویژه در منطقه خارج نزدیک علیه دولت ثالث نبوده و افزایش امنیت منطقه در پرتو برنامه‌های ناتو به افزایش امنیت روسیه نیز کمک می‌کند. برای روسیه نیز از آنجا که منافع اقتصادی حاصل از همکاری با نهادهای غربی حائز اهمیت است، صنعت دفاعی روسیه می‌تواند از تماس‌های فعال کاری با ناتو منتفع شوند. (Kogan, 2006: 19)

روسیه می‌تواند به‌رغم پاره‌ای از مخالفت‌ها به همکاری با این سازمان تمایل نشان داده است. با این اقدام موانع اصلی برای رسیدن به اهداف و ارزش‌های امریکایی تا حدودی از بین رفته و روسیه به عنوان شریک استراتژیک ایالات متحده درآمده است به‌گونه‌ای که سه قاعدهٔ مثلث ناتو، ایالات متحده امریکا و روسیه در یک راستا باید اقدام به فعالیت در نظام بین‌الملل بنمایند. مقامات امریکایی اصل را بر ارزش‌های امریکایی قرار داده‌اند؛ این اصل در گذشته نیز در پیمان پاریس در 28 می 1997 بین ناتو و روسیه مورد توجه سیاستمداران ایالات متحده از جمله "هنری کسینجر" قرار گرفته بود. در این پیمان اشاره شده است که هر نوع عملی که توسط فدراسیون روسیه و ناتو با هم یا به تنهایی انجام شود باید در سازگاری با اهداف امریکا باشند. (Schecter 2005:55)

3. تأثیر حوادث 11 سپتامبر بر جایگاه روسیه در نظام بین‌الملل

رفتار یک کشور در عرصهٔ بین‌الملل تا حدود زیادی با ملاحظه جایگاه آن در نظام بین‌الملل شکل می‌گیرد. رفتار روسیه نیز از این امر مستثنی نیست. با روی کارآمدن ولادیمیر پوتین در سال 2000 و سیاست‌های عمل‌گرایانه وی در عرصهٔ سیاست خارجی و با سامان دادن به عرصهٔ داخلی، تحولاتی اساسی در روابط این کشور با سایر قدرت‌های بزرگ روی داد. پوتین در دوران ریاست جمهوری تلاش کرد با گسترش حیطه نفوذ و اقتدار خود و انتصاب افراد همفکرو هم‌سو در مناصب کلیدی مرتبط با امور سیاست‌گذاری خارجی به اتخاذ سیاست‌های عمل‌گرایانه مبادرت ورزد. وی در این راه کوشید ضمن حفظ روابط با کشورهای آسیایی و خاورمیانه با کشورهای غربی به موازنه و ثبات استراتژیک دست یابد و بار دیگر روسیه را در عرصهٔ تحولات جهانی به عنوان یک دولت قدرتمند و تأثیرگذار مطرح سازد. همزمان با حوادث 11 سپتامبر، روسیه تلاش کرد از تقابل‌های بی‌حاصل با امریکا اجتناب کند و به همکاری با ایالات متحدهٔ امریکا بپردازد. علت تصمیم پوتین به همکاری با امریکا، برون رفت از وضعیت اقتصادی و سیاسی حاشیه‌ای روسیه در عرصهٔ بین‌المللی می‌باشد. در این قسمت

سیاست عمل‌گرایانه ولادیمیر پوتین و سیاست خارجی روسیه در سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۰ و عملکرد روسیه بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر در نظام بین‌المللو عوامل مؤثر بر ارتقاء جایگاه روسیه در نظام بین‌الملل بیان می‌شود.

۱-۳. تغییر سیاست خارجی روسیه با روی کار آمدن ولادیمیر پوتین (سیاست عمل‌گرایانه جمهوری فدراتیو روسیه)

با روی کار آمدن ولادیمیر پوتین در سال ۲۰۰۰، روسیه تحولاتی اساسی به خود می‌بیند. او هم در دوره نخست‌وزیری‌اش و هم دوره ریاست جمهوری‌اش به اجرای اقدامات بنیادین برای دستیابی به جایگاهی مطلوب برای روسیه در نظام بین‌الملل پرداخت. برای مردم روسیه روی کار آمدن پوتین در آستانه سال ۲۰۰۰ شخصیتی را تداعی کرد که می‌تواند غرور از دست‌رفته آنان را به عنوان شهروندان یک ابرقدرت پیشین در عرصه سیاست خارجی باز گرداند و رأی به او که عضو کا.گ.ب - منفورترین سازمان روس - در ده سال پیش بود نشان از امید مردم به بازسازی عظمت از دست رفته داشت (کرمی، ۱۳۸۲: ۴۶-۴۷). در عرصه داخلی با دستیابی به قدرت، ولادیمیر پوتین تمرکز قدرت در دست حکومت را در دستور کار قرار داد. او بارها، به صراحت و به روشنی تأکید کرد که تمرکز قدرت و ایجاد دولتی قدرتمند یکی از اصول اساسی شیوه حکومت‌مداری او در هر دو حوزه داخلی و خارجی است. او تمرکز قدرت در دولت را کارآمدترین ساز و کار رفع مشکلات، بحران‌ها و ناهماهنگی‌های سامانی‌های سیستمی و مهم‌ترین اصل توسعه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در مرحله فعلی یعنی دوران گذار می‌داند و بر همین اساس از ابتدای به دست گرفتن قدرت عزم خود را برای ایجاد دولتی قدرتمند و متمرکز جزم و برارحیت "دیکتاتوری قانون" بر حاکمیت قانون تأکید کرده است (کولایی، نوری، ۱۳۸۶: ۲۵-۲۶). در این دوران روسیه خواهان به دست آوردن جایگاه قدرت جهانی از دست رفته است. سؤال اصلی این است اولویت‌های سیاست خارجی روسیه کدامند؟

در عرصه خارجی روسیه بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر، نظام بین الملل را عرصه‌ای مناسب برای دست یافتن به یک نظام مبتنی بر چند قطبی می‌داند. در استراتژی‌هایی که از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰ در قالب اسناد ملی طرح‌ریزی شد به خوبی نوع نگاه به سیاست خارجی آشکار است. زمانی که اسناد مربوط به مفهوم امنیت ملی، مفهوم سیاست خارجی، و دکترین نظامی در آغاز سال ۲۰۰۰ منتشر شد؛ مفاد آنها به خوبی بیان‌کننده یک دگرگونی اساسی در سیاست مسکو نسبت به جهان بود. در این اسناد بر مفهوم سیاست خارجی برای دستیابی به جایگاهی محکم و آبرومندانه در جامعه جهانی تأکید شده به طوری که با منافع روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ جهانی و یکی از مراکز دارای نفوذ هم خوانی کامل داشته باشد. این اسناد ساختار جهان تک قطبی تحت سلطه آمریکا را یکی از خطرات اصلی برای منافع روسیه قلمداد می‌کند، اولویت اول سیاست خارجی روسیه را تضمین امنیت قابل اتکا کشور، تقویت حاکمیت و محافظت از حاکمیت سرزمینی روسیه دانسته و برای دستیابی روسیه به جایگاه یک قدرت بزرگ و یکی از مهم‌ترین مراکز نفوذ در جهان و بر لزوم رشد سیاسی، اقتصادی فکری و معنوی تأکید می‌نماید. (Ivaniv, 2002: 166) همچنین این اسناد در بعد دفاعی و امنیتی مخالفت قاطع با سیستم دفاع موشکی آمریکا و تأکید بر مشارکت با اروپا و ناتو جهت ایجاد یک سیستم دفاعی جدید را از جهت‌گیری‌های سیاست خارجی روسیه عنوان می‌کند. سیاست خارجی پوتین به عنوان یک سیاستمدار اوراسیاگرا ناظر بر تقویت نقش و جایگاه منطقه‌ای و جهانی روسیه بود. با این حال، اساس سیاست خارجی پوتین با بهره‌گیری از دو دیدگاه لیبرال‌ها و ملی‌گرایان محافظه‌کار طراحی گردید. از این نگاه، استراتژی اقدامات یک جانبه آمریکا و ناتو می‌تواند وضعیت بین‌المللی را بی‌ثبات نموده و باعث ایجاد تنش، مسابقه تسلیحاتی و کشمکش میان دولت‌ها گردد. از این‌رو، بر نظام چندقطبی و پیگیری سیاست خارجی مستقل و سازنده

بر اساس وضعیت ژئوپلیتیکی روسیه به عنوان یکی از بزرگترین قدرت‌های اوراسیا تأکید شد. (کرمی، پیشین: ۴۶-۴۸)

پیش‌نویس دکترین نظامی جدید روسیه که در مارس ۲۰۰۷ به وسیله آکادمی علوم نظامی روسیه منتشر شد؛ موادی را در رابطه با شناسایی تهدیدات بالقوه و بالفعل و جنگ‌ها و درگیری‌های مسلحانه تا سال ۲۰۱۵ و تأکید مجدد بر نقش غیرقابل انکار سلاح‌های هسته‌ای در جنگ‌های آینده و توجه به تحول نیروهای مسلح، توسعه سیستم دفاع هوایی و فضای منسجم و استفاده از جنگ افزارهای تکنولوژیک، ذکر کرده است. در این پیش‌نویس تأکید شده است که قدرت‌های برتر دنیا با تهدیدات مشترکی روبه‌رو هستند که حل آنها مستلزم تلاش و همکاری مشترک میان آنهاست. این پیش‌نویس بر دنیای چندقطبی با قطب‌هایی چون آمریکا، روسیه، اتحادیه اروپایی، چین و هند تأکید می‌کند و هشدار می‌دهد که در جهان امروز هیچ مشکلی بدون مشارکت روسیه حل نمی‌شود. مسکو در روابطش با سایر کشورها در برقراری روابط دو جانبه متحد کردن طرف مقابل بر علیه کشورهایی که منفعتی برای روسیه ندارند، تلاش می‌کند. (Baran, 2007: 139) پوتین دو الگوی قبلی روابط غرب و روسیه یعنی همکاری گوباجف از طریق سازش و همکاری یلتسین از طریق تسلیم را رد کرد و در مقابل، واژگان خود را در زمینه تعامل، یعنی همکاری از طریق قدرت مبتنی بر احترام و برابری را مطرح کرد.

۲-۳ روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ با روی کار آمدن دیمتری مدودیف

از اواسط دهه ۱۹۹۰ تلاش پوتین در جهت شکل‌دهی به سیاست خارجی این کشور مبتنی بر افزایش استقلال و کاهش وابستگی به عنوان یک استراتژی عمومی پایه‌گذاری گردید. این سیاست در دوره انتقال قدرت به مدودیف با شدت بیشتری دنبال می‌شود. بنیان این سیاست مبتنی بر توجه به روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ که دارای منافع در بسیاری از مناطق جهان است، شکل گرفت. چرا که سیاست خارجی روسیه بر

سیستم روابط بین الملل تمرکز می‌یابد. جایی که قدرت‌های بزرگ در قالب یک نظم جهانی به دنبال دستیابی به منافع خودشان هستند. (Mankoff, Op.cit: 12) بر خلاف دوران جنگ سرد، ایالات متحده آمریکا نمی‌تواند اروپا را به‌سادگی به سمت خود بکشاند. این مسأله به روسیه قدرت مانور بیشتری داده و به منزله برگ برنده‌ای در دست روسیه می‌باشد، به خصوص در شرایطی که اروپا به منابع انرژی روسیه وابسته است. پوتین، انسجام را در روسیه به وجود آورد. این میراث به همراه تمرکز قدرتی که یلتسین به وجود آورده بود به رئیس جمهور دیمتری مدودیف منتقل گردید. ثبات سیاسی روسیه و رونق اقتصادی ناشی از درآمدهای بالای فروش نفت و گاز و عمل‌گرایی پوتین و تلاش برای دستیابی به موقعیت برتر در نظام بین الملل باعث شده است که روسیه از لحاظ شدن به عنوان قدرت درجه دوم ناراضی باشد.

روسیه هم‌اکنون به دنبال اجرای استراتژی جدید توسعه ملی خویش می‌باشد که به مقدار زیادی با ارزش‌گذاری مجدد تجربه تاریخی این کشور ارتباط دارد. به نظر می‌رسد تصمیم‌سازی‌های کلان در حوزه سیاست خارجی و امنیتی این کشور همچنان در اختیار پوتین و طیف او قرار داشته و نقش مدودیف در این حوزه حداقلی باشد. در عرصه اقتصادی که زمینه تخصصی مدودیف می‌باشد، آگاهان بر این باورند که بسیاری از تدابیر ضدبحران در سال ۲۰۰۹ با تصمیمات و تدابیر مورد تأکید پوتین پیش رفته است. (ماه‌پیشانیان، 1389: ۱۴۲-۱۴۸) برقراریروابط بیشتر با ایالات متحده آمریکا از نکات مهم دوره مدودیف می‌باشد. بدون شک یکی از مهم‌ترین تحولات سیاست خارجی روسیه در سال ۲۰۰۹، گام‌های عملی این کشور و آمریکا برای بهبود روابط بود که به تبع تغییرات در کاخ سفید و روی کار آمدن باراک اوباما و تأکید مستقیم و بی‌تغییر در سیاست خارجی آمریکا در روند عملیاتی‌شدن قرار گرفت. مقامات ارشد دو کشور از جمله رؤسای جمهور در ۵ دیدار مستقیم خود در این سال در انگلستان، روسیه، آمریکا، سنگاپور و دانمارک به تکرار بر تمایل به احیای روابط گرم تأکید کردند

و گام‌های عملی نیز در این زمینه برداشتنند. هرچند در ابتدا به تبع کدورت‌های حادث شده در روابط دو کشور در دوران ریاست جمهوری جرج بوش و پوتین تحقق این هدف مشکل می‌نمود. اما، به دنبال درک این مهم در مسکو و واشنگتن که پیشبرد منافع هر یک بدون همکاری با دیگری با مشکلات زیادی همراه خواهد بود و نیز به واسطهٔ واقعیت تغییرات در عرصه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، امریکا نیز تسامح بیشتری به روندهای چندجانبه از خود نشان می‌دهد.

3-3 عملکرد روسیه بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر در نظام بین‌الملل

3-3-1 همکاری با ایالات متحده امریکا

به دنبال انتخابات ریاست جمهوری روسیه و به قدرت رسیدن پوتین تعریف جدیدی از منافع ملی ارائه شد که به موجب آن تغییراتی در خط‌مشی روسیه نسبت به ایالات متحدهٔ امریکا پدید می‌آید. پس از ۱۱ سپتامبر تصورات و برداشت‌های روسیه و امریکا نسبت به منافع ملی تغییر پیدا کرده و به این نتیجه رسیدند که این منافع الزاماً در تضاد با هم قرار ندارند و در زمینه‌هایی اقدام به همکاری کردند. اینکه روس‌ها همکاری بیشتری با امریکا نشان می‌دهند؛ بیشتر بخاطر آن است که امیدوارند امریکا با لغو تحریم‌های برجای مانده از زمان شوروی سابق زمینه را برای سرمایه‌گذاری شرکت‌های آمریکایی در روسیه فراهم سازد. روسیه امیدوار است با ورود به سازمان تجارت جهانی و برقراری مناسبات تجاری کامله الوداد با امریکا، شرایط مناسب را برای بهبود اقتصاد ضعیف خود فراهم سازد. به همین دلیل روسیه سعی می‌کند به امریکا نشان دهد بیش از گذشته همراه واشنگتن است و این دو کشور منافع مشترک متقابلی دارند. واقعیت آن است که سیاست‌های روسیه در سطح جهانی بدون امریکا پیش نمی‌رود و سیاست امریکا هم در عرصه بین‌المللی بدون حمایت روسیه با مشکل روبه‌رو است.

3-3-2 مبارزه با تروریسم

برنامه آمریکا بر ضد تروریسم می‌تواند روش و شرایط کلی همکاری قدرت‌های بزرگ را نیز تغییر دهد. پوتین بهترین مثال رهبری است که می‌کوشد از این فرصت جدید برای انجام معامله استفاده کند. با ارائه حمایت خود از آمریکا، راه را برای حمایت و تعدیل مواضع امریکادر موضوعاتی که برای برنامه‌های روسیه حیاتی است از قبیل کمک اقتصادی، چچن، گسترش ناتو و دفاع موشکی باز می‌کند. همکاری روسیه در زمینه تروریسم تا بدان جا پیش رفته است که در بلند مدت این نظریه را تقویت می‌کند که روسیه باید کاملاً به درون چارچوب امنیتی غرب آورده شود. (ایکنبری، 1382: 434)

عملیات به اصطلاح ضدتروریستی در افغانستان و نحوه همکاری روسیه در سطح بین‌المللی با ائتلاف جنگ در این کشور از موضوعات مهم در روابط آمریکا و روسیه بوده است. هر چند برخی در مسکو حضور نظامی آمریکا در افغانستان و منطقه مجاور آن یعنی آسیای مرکزی را تهدیدی ژئواستراتژیک برای روسیه تلقی می‌کردند. اما، کرملین با تأکید بر تأثیرات مثبت عملیات نظامی آمریکا در افغانستان بر کاهش تهدیدات امنیتی از ناحیه این کشور از جمله سرایت افراط‌گرایی و تروریسم از این منطقه به آسیای مرکزی و به تبع آن به مرزهای جنوبی روسیه، از این تحولات حمایت کرده و در اقدامی قابل تأمل حتی اجازه ترانزیت محموله‌های نظامی ناتو از خاک خود را داده است. در واقع، در قضیه افغانستان، مسکو توانست منفعی را که از پیش دنبال می‌کرد با تهاجم ائتلاف امریکایی به دست آورد. مدت‌ها پیش از حمله طالبان در قالب شبکه القاعده به مرکز تجارت جهانی در آمریکا، روس‌ها قصد داشتند به خاطر کمک‌های طالبان به اسلام‌گرایان چچنی به گونه‌ای از شرارت آنها آسوده گردند. حتی قبل از حمله به افغانستان همکاری‌های روسیه برای مقابله با طالبان آغاز شده بود. این فرصت برای پوتین فراهم شد تا بافت بیرونی جنگ چچن را عوض نماید. پوتین امتیازات بسیاری را از شرایط به وجود آمده به دست آورد و به پیوند میان تروریست

اسلامی در چچن و گروه تروریستی القاعده تأکید نمود. اعلام همکاری روسیه و آمریکا در جبهه مبارزه با تروریسم در راستای تقویت ابزار سیاسی حل مسأله چچن صورت گرفت. جنگ چچن در داخل روسیه موجب اقتدارگرایی و سرکوب سیاسی شد و میهن پرستی افراطی را دامن زد. پوتین از این موقعیت در تثبیت جامعه آشفته بعد از سقوط شوروی بهره‌برداری کرد، تا اقتدار مرکزی دولت بر زندگی سیاسی را تجدید کند. جنگ چچن گواهی‌نامه بازگشت روسیه به قدرت و نفوذ کرملین بود. (امام‌جمعه‌زاده، رحیمی، 1388: 74)

پس از پیروزی ایالات متحده آمریکا در افغانستان، روسیه همچنان در صدد بود تا از ایران و عراق به عنوان ابزاری برای پیشبرد سیاست مبهم خود در مقابل آمریکا استفاده نماید. البته، روسیه که نمی‌خواست روابط استراتژیک خود را با آمریکا قربانی بحران عراق نماید در جریان حمله آمریکا به عراق تغییر موضع داد و به مماشات با آمریکا پرداخت. روسیه تلاش نمود تا با همسویی نمادین خود با آمریکا نسبت به تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی منافع خود را در ابعاد اقتصادی و به خصوص سیاسی تأمین کند و به سواری مجانی از آمریکا بپردازد. روسیه در بحران عراق میان منافع ملی و حیثیت جهانی خود به عنوان یک قدرت بزرگ دست به انتخاب اساسی زد. مسکو از میان منافع ملی خود در عراق، منافع ناشی از روابط استراتژیک با آمریکا و حیثیت یک قدرت بزرگ، روابط با آمریکا را ترجیح داد. اما، برای قانع ساختن افکار عمومی در داخل به جبهه‌ای سیاسی پیوست که با محوریت فرانسه تشکیل شده بود و بدین ترتیب، برای مخالفت خود نیز هزینه‌ای بسیار کمتر می‌پرداخت. (کرمی، پیشین: 58)

3-3-3) تعاملات واقع‌گرایانه و پرهیز از تقابل با غرب

اگرچه پوتین شوروی نیست اما ذات جاه‌طلب خود را حفظ کرده است. روسیه نه کاملاً دوست آمریکا و نه دشمن اوست. تنها چیزی که می‌توان گفت این است که

به‌رغم داشتن تسلیحات هسته‌ای خطری از سوی مسکو، امریکا را تهدید نمی‌کند. (Mendelson, Gerber, 2008: 145).

روسیه به خوبی آگاه است که توان مقابله با تلاش‌های تهاجمی غرب به‌ویژه امریکا برای گسترش حضور و نفوذ در حوزه‌های جغرافیایی مختلف از جمله در مجاورت مرزهای خود را ندارد. به همین دلیل تلاش می‌کند تا با به کارگیری راهکارهای مختلف در حد امکان نفوذ غرب در مجاورت خود را مدیریت و محدود کرده و حداکثر منافع را در این کنش‌ها و واکنش‌ها برای خود حفظ نماید. روسیه در سال‌های اخیر تلاش کرده از تقابل‌های بی‌حاصل با امریکا در خصوص آنچه این کشور منافع خود می‌داند، اجتناب کند.

نمونه همکاری این دو کشور بر سر مسأله هسته‌ای ایران است. مسکو توانسته است با مهارت دیپلماتیک خود منافع روسیه در تهران و واشنگتن را حفظ کند. مسکو با کاربست سیاستی دوگانه از یک سو با تأکید بر این که در کلیت عدم برخورداری ایران از سلاح هسته‌ای با واشنگتن همراه است، در زمینه‌های مختلف از امریکا امتیاز بگیرد و از سوی دیگر با تأکید بر مذاکره با تهران، همکاری‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی و به تبع آن بهره‌های خود از ایران را نیز به صورت کژدارو مریز حفظ کند. امریکا و روسیه حدود یک دهه است که بر سر مسأله هسته‌ای ایران همدیگر را به چالش فرا می‌خوانند. روسیه چشم به تجارت پر سود هسته‌ای با ایران دارد و آن را امتیازی برای جلوگیری از ورود نامحرمان به حیاط خلوت خود تلقی می‌کند و امریکا به لحاظ ایدئولوژیک ایران را دشمن اصلی و یکی از محورهای شرارت می‌داند. در صورت قطع همکاری با ایران، روسیه موقعیت خود را در بازار رقابتی تکنولوژی هسته‌ای تضعیف خواهد کرد. روسیه ایران را کشوری می‌داند که توسعه روابط با آن می‌تواند منافع گوناگونی برایش داشته باشد به‌ویژه آنکه ایران و امریکا همچنان دچار تعارضات آشتی‌ناپذیری بوده که از فردای انقلاب اسلامی شکل گرفته است.

آنچه که در رابطه با عملکرد روسیه بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر در نظام بین‌الملل بیان گردید، به خوبی افزایش اهمیت روسیه نسبت به گذشته از سوی ایالات متحده را نشان می‌دهد. این اهمیت در نظرات توماس گراهام کارشناس امور روسیه در شورای امنیت ملی ایالات متحده ذکر شده است، این کارشناس، 6 مشخصه را برای امریکا در روابطش با روسیه بر می‌شمارد:

۱. روسیه اقدامات ضد تروریستی را برای حفظ ثبات منطقه ای تقویت می‌کند؛
۲. روسیه دارای بزرگترین ذخایر گاز جهان است؛
۳. روسیه در زمینه فضایی پیشرفته است؛
۴. روسیه بازار آزادی برای دموکراسی است؛
۵. روسیه در آتلانتیک شمالی و در آسیای شمالی بر مناطق مهم امنیتی و اقتصادی سیطره دارد؛

۶. روسیه آماده همکاری با سازمان‌های بین‌المللی است. (Mankoff: 105)
ایالات متحده امریکا نیز بعد از حوادث 11 سپتامبر در رابطه با روسیه با چند حقیقت روبه‌روست:

1. روسیه برای ایالات متحده امریکا نه دوست است و نه دشمن. در موقعیت‌های مختلف رابطه و موضع آن نسبت به امریکا تغییر می‌کند؛
۲. برخلاف نظر بسیاری از سیاستمداران امریکایی روسیه هنوز یک قدرت بین‌المللی است و نمی‌توان آن را از معادلات قدرت حذف کرده یا نادیده گرفت؛
۳. روسیه می‌خواهد نظم جهانی به‌وسیله یگ گروه چهار عضوی شامل روسیه، امریکا، اتحادیه اروپا و سازمان ملل متحد برقرار شود؛
۴. اروپا به گاز روسیه محتاج است به همین خاطر رویه نرم‌تری با آن را دنبال می‌کند و از هرگونه مقابله با آن پرهیز می‌کند. (Rywkin, 2008: 313)

4. عوامل مؤثر بر ارتقاء جایگاه روسیه در نظام بین‌الملل بعد از حوادث 11 سپتامبر
با وجود قدرت‌طلبی و منفعت‌محوری روسیه این کشور از فرصت‌های پس از جنگ سرد به‌منظور افزایش قدرت خود بهره می‌گیرد، حوادث 11 سپتامبر نیز فرصت قابل ملاحظه‌ای را در اختیار روسیه قرار داده تا آن کشور با استفاده از وضعیت به وجود آمده جایگاه بین‌المللی خود را ارتقاء دهد. عوامل مؤثر در ارتقاء جایگاه روسیه بعد از این حوادث عبارتند از:

1-4) سیاست یکپارچه سن پترزبورگی ها¹

ولادیمیر پوتین با تدوین یک استراتژی عمومی مبتنی بر باور روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ، سیاست خارجی منسجمی را ایجاد کرد. این مسأله در سخنرانی‌های مقامات روسی به کرات جلوه می‌کند. به عنوان نمونه پوتین در سخنرانی سالیانه خود در مجمع فدرال آن کشور در سال 2005 فروپاشی شوروی را بزرگترین فاجعه ژئوپلیتیک توصیف نمود. (Putin, 2005:www.opendemocracy.net)

بازگشت به دوران پر عظمت شوروی هیچگاه از نگاه سیاستمداران روسی پنهان نمانده است. ولادیمیر پوتین و سیاستمداران همفکر او نوعی از عمل‌گرایی در پیش گرفتند که سیاست یکپارچه سن پترزبورگی با عنوان سیاست گرایش به غرب در ضمن حسن همجواری با شرق در روسیه نام گرفته است. با وجود گروه‌های متفاوت درون روسیه و نوع نگاه‌های متفاوت به عملکرد مسکو در همکاری با غرب، پوتین و همفکران او برای بازسازی روسیه و رسیدن به جایگاهی مطلوب به همکاری گسترده

¹. سیاست خارجی روسیه در دوره ولادیمیر پوتین بر محور نوعی ناسیونالیسم و احیای قدرت شوروی می‌باشد که این طرز فکر ریشه در سابقه گروه حاکم بر روسیه دارد. آنها در عرصه بین‌المللی یک سیاست یکپارچه را در پیش گرفتند. با توجه به اینکه پوتین و اوراسیایی‌ها از یک پیشینه امنیتی و نظامی برخوردار هستند؛ اصولاً نگرشی امنیتی نسبت به نظام بین‌الملل دارند. از نظر آنها روسیه باید به دوران ابرقدرتی خود باز گردد. اندیشه مزبور خواهان احیای قدرت دوره شوروی متناهی این بار نه در قامت ایدئولوژیک بلکه در ردایی از عمل‌گرایی می‌باشد.

با غربی ها به جای تقابل با آنها روی آورده‌اند، طوری که برخی از تحلیل‌گران معتقدند این همکاری باعث شده است که ولادیمیر پوتین و غرب‌گرایان نسبت به برخی از تصمیمات استراتژیک امریکا همچون ورود کشورهای بالتیک به ناتو در سال 2004 و نیز خروج از پیمان موشک‌های ضد بالستیک در سال 2002 نرمش نشان دهند. (Mankoff, 2007: 127)

2-4) توجه ویژه به پتانسیل‌های داخلی و ساماندهی وضعیت اقتصادی

با روی کار آمدن ولادیمیر پوتین و تعیین دستورسیاست داخلی، ساماندهی به وضعیت اقتصادی این کشور در اولویت قرار گرفت. از دوران نخست وزیری پوتین، تا پایان دوران ریاست جمهوری ویدر سال 2008، پروژه‌های داخلی این کشور شاهد رشدی 6 برابری برای رسیدن به مبلغ 103 تریلیون دلار بوده است. در همین مدت، متوسط دستمزد از 65 دلار در سال 1999 به بیش از 540 دلار رسید (Lucas, 2009: 87) پوتین و همفکران او با آرزوی تأثیرگذاری بر غرب، بر روی نقش‌آفرینی حوزه‌های مالی و اقتصادی تأکید داشته و در این راستا از فعالیت لابی‌های تجاری و بنگاه‌های مالی این کشور در دوران بعد از جنگ سرد به صورت نامرئی و به عنوان ستون پنجم حمایت به عمل می‌آورند. با سرازیر شدن میلیاردها دلار سرمایه‌های روسی به سمت اروپای غربی و امریکای شمالی، در مقابل سرمایه‌گذاران غربی نیز با کرم‌لین روابط مستحکمی را برقرار می‌سازند. روسیه به درستی دریافته بود که برای رسیدن به جایگاه شایسته و رقابت با سایر قدرت‌ها در درجه اول نیازمند ساماندهی به وضعیت اقتصادی خویش می‌باشد.

3-4) تأکید بر چند جانبه‌گرایی در قالب سازمان‌های بین‌المللی

روسیه سیاست خود را در نظام بین‌الملل، مبتنی بر چندجانبه‌گرایی و نهادگرایی قرار داده است. مسکو زمانی حاضر به فعالیت در عرصه بین‌المللی است که سازمان‌های بین‌المللی همچون شورای امنیت، سازمان ملل، گروه 8 و دیگر بلوک‌های قدرت‌های

بزرگ و سازمان‌های جهانی طراز اول نه تنها بر حاکمیت روسیه محدودیتی ایجاد نکنند، بلکه به طور متقابل محدودیت‌هایی را برای ایالات متحده آمریکا به عنوان یک قدرت بزرگ تحمیل نمایند. (Mankoff, Op.Cit:14) با توجه به نقش تعیین‌کننده ایالات متحده آمریکا در روابط بین‌الملل سیاست خارجی روسیه تمرکزش را بر چند جنبه‌گرایی در نظام بین‌الملل افزایش می‌دهد تا جایگاهی را برای خود در معادلات سیاسی و امنیتی تعریف کند. عضویت فعال در سازمان‌های بین‌المللی در جهت شناساندن این جایگاه برای روسیه است. به عنوان مثال همکاری روسیه با سازمان همکاری شانگهای در این راستا است. روسیه از سازمان همکاری شانگهای به عنوان ابزاری برای کنترل منازعات قومی، مذهبی و جلوگیری از تسری این منازعات به خاک خود استفاده می‌کند و از عضویت سایر کشورها حتی به عنوان عضو ناظر از جمله ایران حمایت نموده، و به این سازمان در روابط با غرب به عنوان وسیله‌ای برای برقراری موازنه قدرت و اثبات چندقطبی نظام بین‌الملل نگاه می‌کند (Stakelbeck, 2008).

4-4. استراتژی انرژی

جمهوری فدراتی روسیه به عنوان دارنده بزرگترین ذخایر نفت و گاز در جهان توانسته است قدرت چانه‌زنی خود را در برابر اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا، در عرصه بین‌المللی افزایش دهد. سیاست‌های غیرشفاف و تهدیدآمیز روسیه در حوزه انرژی مبتنی بر اعتقاد راسخ مقامات کاخ کرملین بر روی این نکته است که غرب به خاطر نیاز مبرم به انرژی روسیه در برابر این کشور ناچار به ممانعت است. در این شرایط، انرژی به ابزار قدرتمندی برای کنترل سیاست‌های انرژی اتحادیه اروپا و سایر مناطق در خاورمیانه و آسیای مرکزی از سوی روسیه درآمده است. روسیه استراتژی انرژی خود را در تابستان 2003 طرح‌ریزی کرده است. جایگاه این استراتژی طراحی شده توسط ولادیمیر پوتین در مرکز دیپلماسی روسیه قرار می‌گیرد. به منظور حفظ جایگاه برتر روسیه در بازار بین‌المللی گاز، مسکو از متنوع ساختن ذخایر و منابع

انرژی به‌ویژه گاز کشورهای اروپایی جلوگیری می‌کند. (Lucas: 163) توجه ویژه پوتین به حوزه انرژی و تأثیر آن بر سیاست خارجی روسیه از عوامل تأثیرگذار برای رسیدن روسیه به جایگاهی شایسته‌تر میان سایر قدرت‌ها به‌شمار می‌رود، به‌گونه‌ای که این امر ایالات متحده آمریکا را در دوره ریاست جمهوری اوباما به فکر پیدا کردن راه‌حلی برای مشکلاتی که از بی‌توجهی دولت بوش نسبت به گسترش نفوذ روسیه در بازار جهانی انرژی به وجود آمد، واداشته است. توجه گسترده برای نفوذ در بازارهای جهانی از سوی روسیه و افزایش قیمت نفت که در جولای 2008 قیمت هر بشکه آن از 18 دلار به 147 دلار رسید، نشان از تأثیر حوزه اقتصاد بر سیاست می‌باشد. اما، روسیه با مشکلاتی نیز مواجه است از جمله قدیمی و فرسوده بودن زیر ساخت‌هایش در صنعت نفت که نیاز مبرم به غرب و سرمایه‌گذاران غربی دارد تا جایگاه ممتاز خود را در بخش انرژی حفظ کند. بر اساس برآوردی که نیروهای غربی کرده‌اند روسیه نیاز به 60 میلیارد دلار سرمایه‌گذاری در صنعت نفت در طول بیش از 10 سال دارد. (Schechter: 164-165)

نتیجه گیری

حوادث 11 سپتامبر به امریکاییان اثبات کرد که امنیت مطلق تحت هیچ شرایطی امکان پذیر نیست. با این حال افزایش قدرت می تواند هزینه های ناشی از آسیب پذیری را در حد قابل قبول نگه داشته و در بطن آن دگرگونی یا تثبیت خط مشی های سلطه گرایانه و تغییر روش ها را در راستای تأمین منافع توجیه کند. با آغاز حمله ایالات متحده امریکا علیه تروریست ها و اجرای روند دموکراسی سازی در راستای ارزش های امریکایی، قدرت های دیگر از جمله جمهوری فدراتیو روسیه به همراهی با ایالات متحده امریکا می پردازند. قبل از هر چیز در عرصه نظام بین الملل دولت ها این مسأله را در همکاری مد نظر قرار می دهند که آیا دستاوردهای حاصل از همکاری جایگاه آنها را تغییر می دهد تا به شرایطی مطلوب در برابر دیگر قدرت ها دست یابند. بر اساس نظریه رئالیسم تهاجمی که در این مقاله به آن پرداخته شد؛ همکاری در شرایط آنارشیک بسیار دشوار است و همکاری در راستای دشمن مشترک تعریف می گردد. منافع نسبی حاصل از این همکاری بعد از حوادث 11 سپتامبر راه را برای بازگشت روسیه به جایگاهی مؤثر در نظام بین الملل هموار می کند. قدرت های درجه دوم بیشتر ترجیح می دهند با قدرت شماره یک همراه شوند تا این که بخواهند با آن مقابله کنند. این حالت را می توان با تغییر استراتژی کلان مسکو پس از حمله به برج های دوقلو در سال 2001 مجسم کرد که در آن زمان مسکو در کنار ایالات متحده امریکا موضع گرفت. با توجه به شرایط حاصل از این حوادث، روسیه در سیاست خارجی خود با جایگزینی مفهوم چندجانبه گرایی به جای مفهوم چندقطبی و با در نظر گرفتن محورهای رقابتی، فضای جدیدی از همکاری را برای خود تعریف می کند. اوج این همکاری در دوران ریاست جمهوری ولادیمیر پوتین به چشم می خورد.

با روی کار آمدن ولادیمیر پوتین در سال 2000 به عنوان شخص اول روسیه، شعار رسمی وی یعنی «روسیه قدرتمند» مطرح گردید که در راستای تحقق این شعار،

فدراسیون روسیه در عرصه روابط بین الملل، همسویی با قدرت های بزرگ جهانی همچون ایالات متحده آمریکا را در رأس سیاست خارجی خود قرار داد. در واقع حوادث 11 سپتامبر یک سری نیازهای امنیتی و سیاسی برای ایالات متحده آمریکا تعریف نمود و فرصتی را برای روسیه به وجود آورد تا از کلیه عوامل و اهرم های به ارث رسیده از زمان اتحاد شوروی بهره برده و قدرت از دست رفته خود را احیا کند، و کماکان برای رسیدن به این مرحله در چارچوب سیاستگذاری اش تلاش می کند.

منابع:

- ایکنبری، جی جان، (1382)، *تنها ابرقدرت (هژمونی امریکا در قرن 21)*، ترجمه عظیم فضلی پور، تهران: مرکز مطالعات ابرار معاصر
- ماه پیشانیان، مهسا، (1389)، *کتابکشورهای مستقل مشترک المنافع (CIS)*، ویژه تحولات روسیه و قفقاز 3، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران.
- امام جمعه زاده، جواد و رئوف رحیمی، (1388)، «جنگ سرد جدید از تئوری تا عمل»، *فصلنامه سیاست*، دوره 39، شماره 36.
- کرمی، جهانگیر، (1382)، «سیاست خارجی روسیه و بحران عراق: گلیسم نوع روسی»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال دهم، شماره 1.
- کولایی، الهه و علیرضا، نوری، (1386)، «تحول در سیاست خارجی روسیه در دوران پوتین»، *فصلنامه علمی و پژوهشی حقوق و علوم سیاسی*، سال دوم، شماره 3.
- کیانی، داوود، (1386)، «سیاست روسیه در خاورمیانه: محورها و محرکها»، *راهبرد*، بنگرید به: www.csr.ir/department
- Ivaniv, Igor (2002), **The New Russia Diplomacy**, Washington, DC: Brookings/ Nixon centre
- Keohane, Robert O, (1984), **After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy**, New Jersey: Princeton University Press
- Kogan, Eugence (2006), **The State of the Russia Aviation Industry and Export Opportunities**, Camberiey, Surry: Conflict Studies Research centre
- Lucas, Edward, (2009), **The New Cold War : Putin's Russia and the Threat to the West**, New York: Palgrave Macmillan
- Mankoff, Jeffrey, (2009), **Russian Foreign policy, The Return of Great Politics**, New York: Rowman little field publisher.
- Mearsheimer John, (2001) **The Tragedy of Great Power Politics**, New York: Norton publisher.
- Schecter, Jerrold L. (2005), **Russian Negotiating Behaviour**, Washington DC : United States Institute of Peace.